

بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی در اشعار عطار و سلطان باهو

دکتر محمد سفیر*

چکیده

عرفان نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات او است و راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند. عرفاء عقیده دارند که برای رسیدن به حقیقت بایستی مراحل را پشت سر گذاشت تا نفس بتواند از حق بر طبق استعداد شخصی آگاهی یابد. عطار یکی از صوفیان ایرانی است که به شبه قاره پاکستان و هند نیامد؛ اما افکار ایشان مسلمانان پاکستان و هند را تحت تأثیر گذاشت. سلطان باهو شاعر قرن یازدهم هجری است. وی از افکار عطار تأثیر پذیرفته و تمایلات این شاعر به صوفی‌گری مشهود است. شعر وی افزون بر محتوای ادبی، اخلاقی و اجتماعی، مضامین بلند عرفانی نیز دارد. هر دو شاعر به علت تألیفات زیاد خود معروف هستند. هدف از تحقیق حاضر ارائه مضامین و مفاهیم مشترک عرفانی در شعر عطار و سلطان باهو است و به دلیل کمبود تحقیق در این زمینه، هنوز سزاوار بررسی است.

کلیدواژه: عرفان، عطار، سلطان باهو، صوفی‌گری، تأثیرپذیری.

*. استادیار و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی؛ مدیر کل ایران‌شناسی، دانشگاه ملی زبان‌های نوین اسلام‌آباد و دبیر نشست ادبی خانه فرهنگ جا.ا.راولپندی. (msafeer@numl.edu.pk)

مقدمه

عرفان به معنی معرفت و شناخت است و در اصطلاح، معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود. کسی که دارای مقام عرفان است، عارف می‌گویند و دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت می‌نامند. عرفان به دو قسمت عملی و نظری تقسیم می‌شود، عرفان عملی عبارت است از اجرای یک برنامه دقیق و پرمشقت، جهت گذشتن از مراحل و منازل و رسیدن به مقامات و احوالی، در راه دست یافتن به آگاهی عرفانی، و نیل به «توحید» و «فنا» که از آن به «طریقت» تغییر می‌شود. (یثربی، ۱۳۷۷، ص ۳۳-۳۴) سالک در این مرحله دل را از زنگار کدورت نفس پاک می‌کند و به زیور حلاوت و مقامات رحمانی می‌آراید و از هستی خود جدا می‌شود تا به هستی مطلق برسد و پیوسته با یاد خداوند می‌گردد. (سعیدی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۵).

عرفان نظری، یعنی جهان‌بینی عرفانی، عرفا جهان‌بینی خاصی دارند که با سایر جهان‌بینی‌ها متفاوت است. شرح و تفسیر آنها از خداوند، هستی، اسماء و صفات حق و انسان با اصول و جهان‌بینی خاص جنبه نظری دارد. (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۴) عرفان نظری به عنوان یک نظام جهان‌بینی ویژه، با مبادی، مقدمات و مسایل خاص خود عمدتاً به وسیله ابن عربی تأسیس شد. (یثربی، ۱۳۷۷، ص ۳۵) این‌جا لازم است مختصراً شرح احوال این دو شاعر عارف و صوفی را متذکر شویم و مضامین عرفانی هر شاعر را مورد بررسی قرار دهیم.

شرح احوال عطار

شیخ فریدالدین محمد بن ابراهیم بن اسحق کدکنی ملقب به عطار نیشابوری، از اولیای معروف و عرفای بزرگ معاصر سلاطین خوارزمشاهی و دارای مقامات عالیه عرفانی و

کمالات صوری و معنوی بوده و کلیه اقطاب و مشایخ اهل سلوک از کاملین که بعد از عصر او چه در سرزمین ایران و چه به دیگر نقاط، دنیا آمدند، پیوسته نام وی را به عنوان بزرگ‌ترین عارف کامل و اشعار او را تازیانه اهل سلوک خوانده و شخصیت عرفانی و معنوی او را ستوده و خود را در برابر این روح بزرگ بسی خرد و ناچیز شمرده‌اند. افکار عارفانه و اسرارآمیز این عارف بزرگ، نزد بسیاری از عرفای نامدار و شعرای بزرگ سرزمین ایران و سرزمین شرق مورد ستایش قرار گرفته است، مانند:

مولوی:

آن‌چه گفتم از حقیقت ای عزیز
آن شنیدستم هم از عطار نیز
هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم
عطار شیخ ما و سنایست پیشرو
ما از پس سنایی و عطار آمدیم

سلمان ساوجی:

روز خاور گو سیه شو کآفتاب خاوری
رفت تا صبح قیامت خاوران عطار شد
عبدالرحمن جامی:
بوی مشک گفته عطار عالم را گرفت
خواجه مزکوم است از آن منکر شود عطار را

نعمت الله ولی:

گمان کج مبر بشنوز عطار
هر آن کو در خدا کم شد خدا نیست

صائب:

خواهد رسید رتبه صائب به مولوی
گر مولوی به رتبه عطار می‌رسد

شیخ محمود شبستری:

مرا از شاعری خود عار ناید
 که در صد قرن چون عطار ناید
 گرچه زین نمط صد عالم اسرار
 بود یک شمه از دکان عطار

مستشرقین و خاورشناسان بیگانه نیز مانند مارگریت و اسمث و نیکلسن وقتی به افکار و اندیشه‌های ملکوتی این شخصیت الهی برمی‌خورند، در برابر عظمت روح او که اشعارش همه لبالب از حقایق و اسرار و دریایی از معانی و معارف است، ناگزیر از اعتراف به جلالت معنوی و مقام عرفانی وی می‌شوند. نام او از کثرت بزرگی و جلالت گاهی به عنوان شیخ الاولیاء و هنگامی سلمان ثانی و کشاف‌المعانی و الاسرار برده می‌شود. (عطار، ۱۳۴۴، مقدمه لسان الغیب)

زندگینامه سلطان باهو

سرزمین شبه قاره نیز نه فقط قلمرو خوبی برای گسترش و ترویج عرفان بوده؛ بلکه بزرگانی مانند علی هجویری، خواجه معین‌الدین چشتی، خواجه نظام‌الدین اولیاء، امیر خسرو، بابا فرید گنج شکر، مسعود سعد سلمان، اقبال لاهوری و بسیاری دیگر این سرزمین را به عنوان سرزمین سخنوران و صوفیان درآورده است. سلطان‌العارفین سلطان باهو یکی از صوفیان نام‌آور طریقت قادریه در شبه قاره است که سال‌های زیادی را در راهنمایی سالکان به سر برده و بسیاری از مردم را به فکر و اندیشه خود جلب کرده است:

هر که طالب حق بود من حاضر
 از ابتدا تا انتها یک دم بزم
 طالب بیا، طالب بیا، طالب بیا
 تا رساتم روز اول با خدا

(باهو، ۲۰۰۸، ص ۱۴)

باهو عارف معروف پاکستانی در سال ۱۰۳۹ هجری در شورکورت شهر استان پنجاب به دنیا آمد. همه خانواده او عالم دین بودند، پدر وی سلطان بایزید مردی درست کار، حافظ قرآن و فقیه بود و مادر وی از اولیای کامین بود. وی در یکی از رساله‌های خود به نام روحی، قصه بیعت شدن خود از دست پیغمبر را چنین تعریف می‌کند:

دست بیعت کرد ما را مصطفی
خوانده است فرزند ما را مجتبی
شد اجازت باهو را از مصطفی
خلق را تلقین بکن از بهر خدا
خاک پایم از حسین و وز حسن
معرفت گشته است بر من انجمن

(باهو، ۲۰۱۶، ص ۱۱)

او در ۶۳ سالگی در زادگاه خود در سال ۱۱۰۲ هجری جهان را بدرود گفت و مزار وی زیارتگاه اهل طریقت است.

سلطان باهو بیشتر از ۱۴۰ کتاب عرفانی و مذهبی به زبان فارسی و عربی نوشت که بعضی از آنها بر جا مانده که در این میان تنها یک کتاب به عنوان کلیات باهو به زبان مادری خود پنجابی سروده است که شهرت به‌سزایی دارد. مهم‌ترین آثار او بدین قرار است: اسرار القادریه، امیرالکونین، اورنگ شاهی، توفیق الهدایه، جامع الاسرار، حجة الاسرار، دیوان باهو، رساله وحی، شمس العارفین، عقل بیدار، عین العارفین، عین الفقر، کلید التوحید، کلید جنت، محک الفقرا، مفتاح العارفین، نور الهدی و ابیات باهوی و... همه آثار وی حاوی مضامین اخلاقی، عرفانی و مذهبی هستند، وی مردم را به توحید، معرفت، عشق، فقر، ذکر و عبادت خداوند، تزکیه نفس و یقین کامل دعوت می‌کند.

عطار و سلطان باهو

عرفان حاصل دریافت‌های معنوی است که به آگاهی و بیداری می‌انجامد، بسیاری از اشعار سلطان باهو بهره‌مند از مضامین عرفانی و معرفت الهی است که در پیروی عرفای نامدار سروده شده است. این‌جا از مواردی که سلطان باهو به آن توجه و دقت کافی دارد و اشعاری را در تأثیرپذیری عطار سروده است، بررسی می‌شود که عبارت‌اند از:

توحید:

توحید، بنیادی‌ترین آموزه اعتقادی در اسلام که دارای جنبه‌های متعدد نظری و عملی است. مطابق مفهوم توحید، خداوند، یکتا، دارای همه صفات کمالی، بی‌مانند، بری از تغییر و نیز خالق یگانه عالم و بی‌شریک است. ادارهٔ عالم به اراده او صورت می‌گیرد و دانش و توان فراگیرش بر همه عالم محیط است؛ همه آفریدگان باید او را پرستش کنند و این پرستش بی‌نیاز از پایمردی است. وادی توحید، منزل تجرید است، این‌جا عدد از میان برمی‌خیزد و جز یک نمی‌ماند، ازل و ابد گم می‌شود و هیچ می‌ماند. این وحدت و یگانگی ذاتی و حقیقی است، نه رقمی و عددی (شجیعی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۱)

اشعار این دو شاعر دربردارندهٔ زیباترین درون‌مایه‌های سلوک عرفان نظری و عملی است. ایشان در بیان عرفان نظری در خصوص توحید چنین می‌گویند:

عطار:

امانت کلمهٔ توحید می‌دان

که از وی زنده می‌ماند ترا جان

حیات انس و جن دایم به جانست

وجود جمله‌شان قایم به جانست

(عطار، پندنامه، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹)

بعد از این وادی توحید آیدت

منزل تفرید و تجرید آیدت

روپها چون زین بیابان در کنند
 جمله سر از یک گریبان بر کنند
 گرسی بینی عدد، گر اندکی
 آن یکی باشد درین ره در یکی
 چون بسی باشد یک اندر یک مدام
 آن یکی اندر یک، یکی باشد تمام
 نیست آن یک کان احد آید ترا
 زان یکی کان در عدد آید ترا

(عطار، ۱۳۶۶، ص ۱۳۵)

سلطان باهو:

یقین دانم درین عالم که لا معبود الا هو
 و لا موجود فی الکوین و لا مقصود الا هو
 چو تیغ لا به دست آری بیا تنها چه غم داری
 مچو از غیر حق یاری که لا فتاح الا هو
 بلا لا لا همه لا کن بگو الله و الله جو
 نظر خود سوی وحدت کن که لا مطلوب الا هو
 هو الاول، هو الاخر، ظهور آمد تجلی او
 به ذات خود هویدا حق که لا فی الکون الا هو
 الا ای یار شو فانی، مگو ثالث مگو ثانی
 هو الواحد هو المقصود و لا موجود الا هو
 هو الهو هو، هو الحق هو، ندانم غیر الا هو
 هو الهو هو، هو الحق هو، نخوانم غیر الا هو
 یکی گویم، یکی جویم، یکی در دل چو گلرویم
 همو یک را به یک پویم، نه پویم غیر الا هو
 به گرد او چو گردیدم، هو الحق هو پسندیدم
 یکی خواندم یکی دیدم، ندیدم غیر الا هو

منم غمخوار خود هستم، به جز یا هونه در دستم
 دل و جان را به هو بستم، نه بستم غیر الا هو
 (باهو، ۱۹۹۸، ص ۱)

مناجات عطار:

پادشاهها جرم ما را درگذار
 ما گنه کاریم و تو آمرزگار
 تو نکو کاری و ما بد کرده‌ایم
 جرم بی‌پایان و بی‌حد کرده‌ایم
 دایماً در فسق و عصیان مانده‌ایم
 هم‌قرین نفس و شیطان مانده‌ایم
 بی‌گنه نگذشته بر ما ساعتی
 با حضور دل نکرده طاعتی
 مغفرت دارد امید از لطف تو
 زانکه خود فرموده لاتقنطوا
 بحر الطاف تو بی‌پایان بود
 نا امید از رحمت شیطان بود
 چشم دارم کز گنه پاکم کنی
 پیش از آن کاندلر لحد خاکم کنی
 اندر آن دم کز بدن جانم بری
 از جهان با نور ایمانم بری

(عطار، پندنامه، ۱۳۶۲، ص ۴)

سلطان باهو:

خدایا، کن تو بر من مهربانی
 که جز تو نیست دردم را تو دانی
 فتادم کوی تو بیمار عشقت
 مداوا کن طیبیا نبض دانی

ندیدم در جهان جز تو طبیعی
 طیبیا، حاذقا، دردم تو دانی
 ز درد دل بسی آه است و ناله
 شوق جان ضمیرم را تو دانی
 که داند جز تو حال دردمندان
 یقین دانی تو حال یار دانی

(باهو، ۱۹۹۸، ص ۱۳)

عشق:

عشق میل مفرط است و اشتیاق عاشق و معشوق از عشق است و به معنی فرط حب و دوستی است. گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا است و جنون الهی است و قیام قلب است با معشوق بلا واسطه. (سجادی، ۱۳۵۴، ص ۳۳۲) عقل و خرد راهی به بارگاه سلطان عشق ندارند. عشق مجازی، ابتدا، محبت و هوی و بعد علاقه و بعد وجد و عشق است که منشأ آن هوی و حب مجازی است و پس از مرتبه عشق، شعف است که سوزاننده قلب است.

عشق حقیقی، الفت رحمانی و الهام شوقی است و ذات حق که واجد تمام کمالات است و عاقل و معقول بالذات است، عاشق و معشوق است. بالجمله عشق حقیقی، عشق به لقاء محبوب حقیقت است که ذات احدیت باشد و مابقی عشق‌ها مجازی است. (همان، ص ۵۸۲).

عطار:

بعد از این وادی عشق آید پدید
 غرق آتش شد کس کانجا رسید
 کس درین وادی به جز آتش مباد
 وانک آتش نیست عیش خوش مباد
 عاشق آن باشد که چون آتش بود
 گرم‌رو سوزنده و سرکش بود
 عاقبت‌اندیش نبود یک زمان
 درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

لحظه‌ای نه کافری داند نه دین
 ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین
 نیک و بد در راه او یکسان بود
 خود چو عشق آمد نه این نه آن بود

(عطار، ۱۳۶۶، ص ۱۲۷)

سلطان باهو:

هر منتهی آغاز من کس نیست محرم راز من
 مگسی کجا شهباز من در عشق او پروانه‌ام
 از جان خود بیگانه‌ام
 زاهد کجا بس دورتر از وصل عاشق بی‌خبر
 این مدعی اندر راه من در وحدتش پروانه‌ام
 از جان خود بیگانه‌ام
 ای عالمان علمش بخر این جاهلان گاو خر
 جز عشق حق دیگر مبر در عشق او پروانه‌ام
 از جان خود بیگانه‌ام
 باهو به یا هو یار شد چون بخت من بیدار شد
 با هم نشین دلدار شد در عشق او پروانه‌ام
 از جان خود بیگانه‌ام

(باهو، ۱۹۹۳، ص ۲۸۰)

حب دنیا:

ترک جهان مادی یکی از ویژگی‌های زهد و تقوی به شمار می‌رود. نزد صوفیه حب دنیا دوری از ایمان و دوری از زهد است، حب دنیا برای کسانی است که پیرو نفس، هوا و هوس هستند. سلطان باهو در *محک الفقر (کلان)* چنین می‌گوید: «هر که خدای تعالی را شناخت، لایحب‌الدنیا شناخت، و هر که شیطان را شناخت، مع حب‌الدنیا شناخت. چنانچه پادشاهی دنیا را حضرت ابراهیم بن ادهم ترک داده به جانب الله آمد، عنایت‌الله و ولایت از مرشد کامل رسید، هدایت‌الله. این فقیر نه محتاج درویش‌اند که به وجه نظر طمع رشوت درم گیرند:

زمین در ناخن است در چشم درویش
به هر در خزائن در نظر خویش»

(باهو، ۲۰۰۷، ص ۵۷۲)

عطار چنین می گوید:

تا درین زندان فانی زندگانی باشدت
کنج عزلت گیر تا گنج معانی باشدت
این جهان را ترک کن تا چون گذشتی زین جهان
این جهانت گر نباشد آن جهانی باشدت
کام و ناکام این زمان در کام خود در هم شکن
تابه کام خویش فردا کامرانی باشدت
گر به ترک عالم فانی بگویی مردوار
عالم باقی و ذوق جاودانی باشدت

(عطار، دیوان، ۱۳۶۲، ص ۱۵۵)

سلطان باهو:

حب دنیا راس آمد کل خطاء
تانه پنداری که این باشد خطاء
کی عطا باشد که باشد بی لقا
بی بقا را تا نگوئی خود خطاء
با قلیل الفهم گر گوید کسی
این عطا هرگز مگو باشد خطاء
بسته دل با وی نشاید مطلقاً
بستگی دل با خطاء باشد خطاء
یا که با وی دوستی هرگز مکن
لا تقل هنا عطا الا خطاء

(باهو، ۱۹۹۸، ص ۱۳)

ترک دنیا:

چون محو فکر و ریشه اندیشه صوفیه، قرآن کریم و فرمایشات حضرت پیامبر (ص) است، به همین جهت نزد ایشان جهان مادی و دنیای فانی در برابر جهان معنوی هیچ ارزشی ندارد. ایشان همیشه سعی می‌کنند که مردم را به طرف دین و جهان معنوی رهنمون کنند:

عطار:

دل بگسل، از جهان که جهان پایدار نیست
 واثق، مشو باو که به عهد استوار نیست
 در طبع روزگار وفا و کرم مجوی
 کاین هر دو مدتی است که در روزگار نیست
 رویار خویش باش و مجویاری از کسی
 کاندردیار خویش بدیدیم یار نیست
 نومید شو ز هر چه توانی و هر چه هست
 کامیدهای باطل ما را شمار نیست

(عطار، دیوان، ۱۳۶۲، ص ۲۱۱)

سلطان باهو:

ز دنیا تو ترک گیر راس العبادت است
 آری عبادتت و لکن عنایتت
 آن کس که ترک کرد ز اهل عنایت است
 آن مرد حق شناس که اهل قناعتت
 عارف به گرد دنیا ای جان کجا بگردد
 آن کس که ترک کرد از اهل سعادتت
 دنیا درین جهان چو مردار منجلا ب است
 هر کس گرفت با خود زهر این کفایتت
 آن کس که میل کرد به همت تمام خویش
 بخشش بین تو یاور ز اهل سعادتت

(باهو، ۱۹۹۸، ص ۳۹)

فقو:

فقر در نظر صوفیه از مقامات مهم و قابل توجه به شمار می‌رود و عبارت است از: «نیازمندی به باری تعالی و بی‌نیازی از غیر او». (سجادی، ۱۳۸۸، ص ۲۳) در قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»، (ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است). (فاطر / ۱۵) در کتب صوفیه حدیثی از پیامبر نقل شده است: «الفقر فخری». (همان، ص ۲۴)

عطار:

فقر دارد اصل محکم وان دیگرها هیچ نیست
گر قدم در فقر چون مردان کند محکم رواست
(عطار، دیوان، ۱۳۶۲، ص ۱۷۱)

فقر خود را پیش کس پیدا مکن
محنت امروز را فردا مکن
مر ترا آن کس که فردا جان دهد
غم مخور آخر ترا یک نان دهد
تا به کی چون مور باشی دانه کش
گر تو مردی فاقه را مردانه کش
خم مشو پیش توانگر هم چو طاق
تا نگردی یار با اهل نفاق
هر که او حرص دنیا دار شد
بی‌گمان از وی خدا بیزار شد

(عطار، پندنامه، ۱۳۶۲، ص ۱۳)

فقر می‌دانی چه باشد ای پسر
با تو گویم گرننداری زان خبر
گر چه باشد بی‌نوا در زیر دلق
خویش را منعم نماید پیش خلق

گرسنه باشد دم از سیری زند
 دوستی با دشمنان خود کند
 چون دل پر دارد و دست تهی
 می‌نماید در ترازو فربه‌ی
 گرچه باشد لاغر و خوار و ضعیف
 وقت طاعت کم نباشد از حریف

(عطار، پندنامه، ۱۳۶۲، ص ۴۸)

سلطان باهو:

فقر را با خوش رسیدم خوش بدیدم هم نشین و هم در کنار
 فقر بودم فقر هستم عاقبت با فقریار

(باهو، ۲۰۱۶، ص ۲۸۶)

فقر را تحقیق کردم از فقر
 فقر طالب نیست دنیا سیم و زر
 فقر فخر انبیاء و اولیاء
 فقر فخری را چه داند پر هوا

(باهو، ۲۰۱۵، ص ۵۶۰)

گر دلق فقر را تو پوشی چه می‌شود
 آن لایق تو سیرت درویش را کجاست
 وین پوشش تو دلق همه خودنمایست
 جایی که خودنمایست فقر و فنا کجاست

(باهو، ۱۹۹۸، ص ۲۸)

تزکیه نفس:

یعنی پاک کردن نفس خود از هوا و هوس مادی نزد صوفیه. خشنودی خدا خلاف
 نفس است. برای سالک لازم است هر ساعت با خلاف نفس بجنگد، چون این نفس دشمن
 ایمان است و هیچ وقت از او غافل نشود.

عطار:

نفس نتوان کشت الا باسه چیز
چون بگویم یادگیرش ای عزیز
خنجر خاموشی و شمشیر جوع
نیزه تنهایی و ترک هجوع
هر که را نبود مرتب این سلاح
نفس او هرگز نمی یابد فلاح
چون که دل بی یاد الهت بود
دیو ملعون یار و همراهت بود
هر که دنیا را چو دینار آیدش
لقمه ای چرب و شیرین بایدهش
هست شیطان ای برادر دشمنت
غل آتش خواهد اندر گردنت

(عطار، پندنامه، ۱۳۶۲، ص ۱۲)

ای ز یزدان بی خبر در این جهان
چند گردی گرد این شیطانیان
بگذر از شیطان نفس شوم خویش
بر تو چون کژدم زند این جای نیش
نفس شومت میل زیبایی کند
هم چو حیزان زیب و رعنائی کند
نفس شوم خویشتن گردن بزن
بیش از آن کت خون بریزد پیرزن

(عطار، ۱۳۴۴، ص ۱۳)

سلطان باهو:

راحتی گر خویش خواهی نفس را گردن بزن
گر وصال حق بخواهی بگذر از فرزند و زن

چون نفس را گردن زنم نفس گردد مردحق
 غیر نفس خویش کشتن کش نباید عشق حق
 چون نفس را گردن زنم آن نفس مرشد پیشوا
 هر مقامی خوش نماید می‌برد با کبریا

(باهو، ۲۰۱۶، ص ۱۲۸)

ترا با نفس کافر کیش کاری است
 به دام آور که این طرفه شکاری است
 اگر مار سیاه در آستین است
 به از نفسی که با تو هم‌نشین است

(باهو، ۲۰۱۵، ص ۴۹۴)

ذکر:

ذکر در کلمات عارفان به معانی: یاد کردن، مواظبت بر عمل، حفظ، طاعت، نماز، بیان، قرآن، حلم شرف و شکر است.

عطار:

ثنای ذات پاکت می‌سراییم
 دهان در شرح ذکر می‌سراییم
 از چنین رسوایی پرهیز کن
 ذکر جانان را به شب انگیز کن
 شب بود محرم برای راز تو
 هم‌چو شمع از سوز او بگداز تو
 سوزش اهل دلان در شب بود
 جاهلان را روز روشن شب بود

باهو:

هر به مویی را زبانش ذاکران را بر بدن
 قلب قلقل وجد آید استخوان رگ پوست تن
 دل به دیگش جوش گردد زیر آتش عشق سوز
 گاه گرمی گاه سردی ذاکران را شب و روز

سلک باید سالکی را راه هادی پیشوا
سیر سرش می‌رساند با محمد اصفیا
عشق را بام بلند است اسم الله نردبان
هر مکانی بی‌نشانی می‌برد در لامکان

(باهو، ۲۰۱۶، ص ۲۶۰)

ذکر یک ذوق است باشد لازوال
ذاکران را برد ذکرش با وصال
ذکر با عین است ذاکر با عیان
ذاکران را موت باشد لامکان
نیست ذکرش آن که تو فهمیده
ذاکر آن که دیدار الله دیده

(باهو، ۲۰۱۵، ص ۳۷۸)

یقین:

در لغت علمی است که شکی با آن نباشد و نزد عرفا عبارت است از رؤیت عیان به قوت ایمان نه به حجت و برهان. برای یقین سه مرحله است: «علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین». چون سالک را مشاهده دست داد و با چشم دل، حق را دید و نور حق در دلش تابید و از خود فانی و در حق باقی شد و از هر چه رنگ تعلق است آزاد شد و همه تعنیات را رها کرد، آن‌گاه به یقین می‌رسد. (سجادی، ۱۳۸۸، ص ۴۶)

عطار:

چه دانستم که این دریای بی‌پایان چنین باشد
بخارش آسمان گردد کف دریا زمین باشد
لب دریا همه کفر است و دریا جمله دین‌داری
ولیکن گوهر دریا و رای کفر و دین باشد
اگر آن گوهر و دریا به هم هر دو به دست آری
تو را آن باشد و این هم ولی نه آن نه این باشد
یقین میدان که هم هر دو بود هم هیچ‌یک نبود
یقین نبود گمان باشد گمان نبود یقین باشد

درین دریا که من هستم نه من هستم نه دریا هم
 نداند هیچ کس این سر مگر آن کو چنین باشد
 اگر خواهی کزین دریا و زین گوهر نشان یابی
 نشانی نبودت هرگز چو نفست هم نشین باشد
 (عطار، دیوان، ۱۳۶۲، ص ۲۸۸)

باهو:

حق تعالی بالیقین حاضر نگر
 چند ریزی از درون خون جگر
 (باهو، ص ۲۴۰)

اصل یقین است یقین یار کن
 محرم اسرار شوی کن ز کن
 اصل یقین است یقین کن طلب
 محرم اسرار شوی راز رب
 اصل یقین است یقین با نظر
 نظر یقین به بود از سیم و زر
 علم یقین یافتنش ذات نور
 شد ز یقین صورت رهبر حضور
 این نه یقین است که تو یافتی
 که پیش بتان سرنگون ساختی
 اصل یقین است طلب کن خدا
 اصل یقین است طلب مصطفی
 باهو هر که طلب غیر کند بالیقین
 تابع شیطان بود آن لعین
 (باهو، ۲۰۱۶، ص ۴۸)

فنا و بقا:

بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین مسائل عرفان اسلامی و عرفان‌های اقوام و ادیان مختلف مسأله فنا است. اصولاً فرق عارف و عالم در آن است که هدف عالم، فهم حقیقت است و هدف عارف فنا در حقیقت. (یثربی، ۱۳۷۷، ص ۴۰) «مراد از فنا، فنای عبد است در حق و فنای جهت بشریت اوست در جهت ربوبیت، به وسیله کلمه فنا اشاره کنند به سقوط اوصاف مذمومه و به واسطه کلمه بقا اشاره کنند به قیام اوصاف فنا و بقا محموده و چون هر بنده خالی از این دو حالت نیست؛ بنابراین هر گاه، یکی از دو حالت نباشد». (سجادی، ۱۳۵۴، ص ۳۶۶)

نهایت روش سالکان راه حق آن است که به مقامی برسند که افعال، صفات و ذات اشیاء را محو و فانی پرتو نور تجلی حق یابند، به فقر حقیقی که مرتبه فنا فی‌الله است، متحقق گردند. (لاهیجی، ۱۳۳۷، ص ۹۸) فنا زوال خصال ذمیمه است از سالک. (هدایت، ۱۳۴۴، ص ۳۰) بقا عبارت است از بدایت سیر الی‌الله. به عبارت دیگر، فنا زوال حظوظ دنیوی و اخروی است مطلقاً و بقا رغبت به حق تعالی است. (شجعی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۸) عطار:

بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی

که زاد راه فنا دردی خرابات است

(عطار، دیوان، ۱۳۶۲، ص ۱۷۵)

تا نگردی از وجود خود فنا

بر تو این دشوار آسان کی شود

گفتمت: فانی شو و باقی تویی

هر دو یکسان نیست، یکسان کی شود؟

گر همه دریای عمان قطره‌ایست

قطره‌ای دریای عمان کی شود؟

(همان، ص ۳۵۱)

باهو:

آشفتہ دل خویش درین دار فناییم
 بنمایی رخ خویش که مشتاق لقاییم
 کس نیست چو ما بیدل در هجر تو ای یار
 مغموم درین عالم با فقر و فناییم
 (باهو، ۱۹۹۸، ص ۱۲)

نتیجه

شعر سلطان باهو ساده، روان و خالی از تصنع و تکلف است. سخن وی عاشقانه و نجوای فقیرانه دارد. اشعارش لبریز از سوز و گداز عارفانه است. سوز و گدازی که سنایی، عطار، مولانا رومی، جامی و عارفان دیگر آن را بنیاد هستی دانسته‌اند. سلطان باهو صوفی کامل است؛ وی زاهدانه به دنیا می‌نگرد و چهارچوب شریعت را راه رسیدن به مقصود می‌بیند. عشق به خدا و پیامبر، دوری از جهان مادی، تزکیه نفس، نفی ذات خود، بن‌مایه فکری اوست. تأثیرپذیری سلطان باهو از فکر و اندیشه عطار نیشابوری و از مضامین عرفانی و نکته‌های اخلاقی وی بسیار چشم‌گیر است. او به زیباترین شیوه در عرفان نظری و عملی سخن گفته و اشعار او گنجینه گران‌بهایی از مضامین و اصطلاحات عرفانی و نکات اخلاقی است.

منابع

- القرآن الکریم.
- باهو، سلطان. (۲۰۰۸)، رساله روحی، مترجم: سید امیرخان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهو.
- _____ . (۱۹۹۸)، دیوان باهو، ترجمہ انگلیسی: سیداحمد سعید ہمدانی، انتشار ناشاد.
- _____ . (۲۰۰۸)، عقل بیدار، مترجم: سیدامیرخان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهو.
- _____ . (۲۰۱۶)، عین الفقہ، مترجم: سیدامیرخان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهو.
- _____ . (۲۰۱۵)، کلید التوحید (کلان)، مترجم: سیدامیرخان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهو.
- _____ . (۲۰۰۷)، محک الفقہ (کلان)، مترجم: سیدامیرخان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهو.
- _____ . (۲۰۱۵)، نورالہدی، مترجم: سیدامیرخان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهو.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۵۴)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (چاپ دوم)، تهران: انتشارات طہوری.
- سعیدی، گل بابا. (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران: انتشارات شفیعی.

- شجیعی، پوران. (۱۳۷۲)، جهان‌بینی عطار، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم. (۱۳۴۴)، لسان‌الغیب، تصحیح و مقدمه احمد خوشنویس عماد، تهران: کتابفروشی محمودی.
- _____ . (۱۳۶۲)، پندنامه و بی‌سرنامه، تهران: کتابخانه سنایی.
- _____ . (۱۳۶۲)، دیوان عطار، حواشی و تعلیقات م. درویش، تهران: انتشارات جاویدان.
- _____ . (۱۳۶۸)، منطق‌الطیر، مقدمه و تلخیص حسین الهی، خط محمدعلی گرجستانی، تهران: انتشارات انجمن خوشنویسان ایران.
- لاهیجی، شیخ محمد. (۱۳۳۷)، مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه کامل کیوان سمیعی، تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳)، عرفان حافظ (چاپ نهم)، تهران: انتشارات صدر.
- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۴۴)، تذکره ریاض‌العارفین، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: محمودی.
- یثربی، سیدیحیی. (۱۳۷۷)، فلسفه عرفان: تحلیلی از اصول و مبانی و مسایل عرفان، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- _____ . (۱۳۷۷)، عرفان نظری: تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسایل تصوف. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.